

# بازرگر

# بهار پاییزی

نوشته و عکس: اعظم لاریجانی

دل سروده‌ای به مناسبت  
اربعین جان‌گذار امام حسین(ع) و یاران وفادارش

## سعیده اصلاحی

آموزگار دبستان، منطقه‌ی ۱۵ تهران

آسمان، شعله‌زار پاییزی  
زیر پایش، بهار پاییزی  
ابرها، برگ‌های خشکیده  
گوشه‌ی جویبار پاییزی  
خیسِ خون، برگ‌های پونه‌ی عشق  
بوسه می‌زد خدا به گونه‌ی عشق  
وقتی آینه، سرنگون بارید  
از دل هرچه سنگ، خون بارید  
سیلی و تازیانه و فریاد...  
سایبان‌های شعله‌ور در باد...  
عشق را زیر دست و پا می‌دید  
دل من، خواب کربلا می‌دید

دوباره باید بروم روی صحنه. دیشب نخوابیده بودم و اصلاً آمادگی نداشتم. تمام جمله‌ها و کلمه‌های جر و بحث دیشب در سرم به چپ و راست می‌رفت. سرم سنگین بود و چشمانم خسته.

حالا اینجا ایستاده‌ام و بدون تمرین و تمرکز باید بروم روی صحنه و تماشاگران نباید بفهمند که من دیشب پلک برهم نگذاشته‌ام. چند نفس عمیق کشیدم و چشمانم را بستم و چشمان تیزبین تماشاگران را تصور کردم که آرام آرام به من نزدیک شده‌اند و در چشمان من زل زده‌اند. وقتی روی صحنه می‌ایستادم و به چشمانشان نگاه می‌کردم، احساس می‌کردم در یک قدمی من ایستاده‌اند و کوچک‌ترین حرکت من از چشمان همیشه بازشان پنهان نمی‌ماند. چشمانم را باز کردم و تمام سنگینی دیروز را از روی دوشم برداشتم و گذاشتم همان جا پشت صحنه. وقتی بازی می‌کردم، از نگاه مشتاقشان به شوق می‌آمدم. گاهی فکر می‌کردم آن نقش حقیقت وجود من است و خارج از آن صحنه، حقیقتی وجود ندارد.

این افکار مرا آماده کرد. نفس عمیق دیگری کشیدم. دیشب را فراموش کردم و با تمام صورت خندیدم و وارد کلاس شدم.

